



انجمن علمی کامپیوتر
دانشکده برق و کامپیوتر
دانشگاه صنعتی اصفهان

شماره یازدهم

فراگشت

ویژه نامه ی فارغ التحصیلی ورودی ۹۴

همراه با ضمیمه ی فارغ التحصیل شدگان (صفحه ی ۶۸)



خرداد هزار و سیصد و نود و هشت

اول دفتر به نام ایزد دانا

صانع پروردگار حی توانا



دانشگاه صنعتی اصفهان



انجمن علمی کامپیوتر
دانشکده برق و کامپیوتر



فرامنت

ویژه‌نامه‌ی فارغ‌التحصیلی
(همراه با ضمیمه‌ی فارغ‌التحصیل شدگان)

صاحب امتیاز: انجمن علمی کامپیوتر دانشگاه صنعتی اصفهان

سردبیر: محیا جمشیدیان

مدیر مسئول: سید مصطفی حسینی

مدیریت و هماهنگی: نیلوفر لطیفیان، مریم مقدادی

همکاران این شماره: آرتین مجد، امیرحسین بهرامی، امیرحسین کارگران، پارسا قادری،

پیام نقدی، ریحانه اسماعیلی، زهرا پارسائیان، سارا قانع، سپیده نشاط‌فر،

سجاد میرزابابایی، شهریار حدایق‌پرست، فاطمه نصر اصفهانی، فریمه شفیع‌ی،

کامران چیت‌ساز، مائده زروندی، محدثه حیدری، محمد دهقان، محمدامین صمدی،

محمدامین میری، محمدصادق آخوندزاده، مرتضی موسی‌پسندی، مرضیه احمدی،

مریم مقدادی، مهدیار عرب، مهدیه خادمیان، مهران آقابرگی، مهرخ میرانی، نیلوفر لطیفیان،

تعدادی ناشناس، اسحاق موتابی، زینب منتظری، سروش حاج زرگر باشی، صالح اشکبوس،

علیرضا امیدی، محمد کرمانی، سید مصطفی حسینی، مهدی فولادگر

عکاس: نگین سادات رضیان

ویراستاران: نیلوفر لطیفیان، مریم مقدادی

صفحه‌آرایی: نیلوفر لطیفیان

طراح لوگو: محمد سلیمان‌نژاد

با تشکر ویژه از: معین زرگرزاده



به نام خدا

سخنی با شما دوستان عزیز

فرامتن همیشه به نشریه‌ی علمی بود. نشریه‌ای که دانشجوهای مختلف بیان و از اطلاعات علمی شون در زمینه‌های مختلف بنویسن. اما این شماره‌ی فرامتن به فرقی با شماره‌های قبلی داره! اونم این‌که به جای نوشتن مقاله‌های علمی، از خودمون نوشتیم و از تجربه‌ها و حرف‌هامون.

اول قرار بود این به یادگاری برای ۹۴ ایا باشه. اما بعد که دل‌نوشته‌های بچه‌ها رو جمع کردیم، با خودمون گفتیم نوشته‌هامون علاوه بر این‌که یادگاری خوبی برای خودمونه، شاید بتونه انتقال تجربه‌ی خوبی هم برای سال‌پایینی‌ها باشه. به خاطر همین تصمیم گرفتیم به عنوان به شماره‌ی ویژه از فرامتن چاپش کنیم.

بعد از بچه‌های فارغ‌التحصیل هم خواستیم باهامون همراه بشن و اونا هم لطف کردن و از تجربه‌هاشون گفتن. این شد که رسیدیم به این نشریه که پر از تجربه‌های مختلف از دانشجوهای مختلف از ورودی‌های مختلفه. البته بیشترش دل‌نوشته‌های ۹۴ ایا، اما اون آخرای دفترچه می‌تونید ضمیمه‌ی فارغ‌التحصیل شده‌ها رو هم ببینید که فهرستش هم توی همون بخش اومده.

امیدواریم تجربه‌هایی که توی این نشریه ازش حرف زده شده به درد خوانندگان این شماره بخوره.



اینم از این!

آرتین مجد



اینم از این!

اینم از اون دوران لیسانسی که می‌گفتن قراره بهترین سال‌های عمرمون باشه... اینم از دانشگاه صنعتی

یادمه اولین باری که اسم صنعتی اصفهان رو شنیدم، اوایل سال چهارم دبیرستان بود و یکی از بچه‌ها داشت می‌گفت که دانشگاه خیلی خوبیه و از دانشگاه‌های خارج از تهران و حتی بعضی از دانشگاه‌های تهرانم بهتره! اون موقع این حرف برام صرفاً یه فکت جالب بود! بی‌اون‌که بدونم از سال بعدش و به مدت حداقل چهار سال قراره دانشجوی دانشگاه صنعتی باشم! کی فکرشو می‌کرد واقعاً؟! لحظه‌ی اولی که اسم دانشگاهی که قبول شدم رو دیدم، همه چی به نظرم یه شوخی بود فقط! چطور امکان داشت؟ یعنی الان خونه زندگیمو ول کنم برم اصفهان؟ بی‌خیال بابا! اونم فقط ظرف ۱۰ روز! ولی همه‌چی خیلی جدی بود. همین‌طوری که یه سریا بهم تیریک می‌گفتن و یه سریا می‌گفتن بیا برو همین دانشگاه آزاد، وسایلمو جمع کردم و اوادم اصفهان. دانشگاهمون حداقل قیافه‌ش واسه کسی که دفعه‌ی اولشه که می‌بینتش جذابه! منم جذب شده بودم بگی نگی...

ثبت‌نام انجام شد و خوابگاه‌ها تحویل داده شد. اولین نفری که من سر صف ثبت‌نام دیده بودمش سروش وحیدی بود! اونم تهرانی بود و از حلی می‌اومد، دیگه دلیلی نمی‌دیدیم که نخوایم هم‌اتاق شیم! سروشم گفت یکی دیگه از بچه‌های دبیرستانش اومده این‌جا و اونم بیاریم تو اتاق، پویان! و نفر آخر هم علی خواجه بود که به صورت کاملاً تصادفی دیدیمش که با داداش بزرگش دنبال اتاقه و اونم آوردیم! شب اول خوابگاه اصلاً برام عجیب نبود! اصلاً نه گریه کردم و نه دلم تنگ شد! اونجاها بود که فهمیدم تطبیق‌پذیرتر از اون چیزیم که قبلاً فکرشو می‌کردم!

صبحش که می‌شد اولین کلاس دانشگاهم، با فیزیک ۱ دادخواه شروع شد. قبول دارم، خیلی شروع خوبی نبود، ولی در عوض کلاس‌های بعدیشم باز چیز خیلی جالبی نبود! (((البته به جز کلاس استاد نبی که اون تو ذوق خوردگی روز اول رو تونست کمابیش جبران کنه!

اولین ترم دانشگاه رو به اتمام بود. من در کل این مدت معتقد بودم که دیگه قرار نیست تو زندگیم خر بزنم و هر چی باید می‌زدم از بعد کنکور تموم شده. حالا بماند که قبل کنکورم خر نزدم، و بازم بماند که تا





ضمیمہ ی

فارغ التحصیل شدگان





خب گفتن یه چیزی بنویسیم.

داشتم به این موضوع فکر می‌کردم که الان اگه صفری باشه یا سال پایینی یا فردی که نیاز به راهنمایی (شاید دبیرستان هه هه هه) داشته باشه چی می‌تونه کمکش کنه؟ بنابراین سعی می‌کنم چیزایی که به ذهنم می‌رسه که هم اگه برمی‌گشتم اون کارها رو می‌کردم و هم دلم می‌خواست یکی بهم می‌گفت یا چیزایی که برام اتفاق افتادن رو بگم. اون سالی که ما اومدیم دانشگاه هنوز اثرات دانشکده نساجی باقی بود. از اون پره تهویه هوای آز سیستم عامل که باعث می‌شد سر آز مبانی یخ بزنیم تا سایر چیزها. خیلی چیزها عوض شدند اما خیلی چیزها هم باقی موندند. من همون روز اولی که اومدم دوست داشتم کارای بیشتری بکنم چون معتقد بودم که اون هاله‌ی اطراف یه موضوع خیلی اثرگذارتر از خود اون موضوع هست. حالا من اومده بودم ۴۰۰ کیلومتر اون طرف‌تر و انتظار داشتم که پیام تو یه محیطی که آدم‌هاش یه کم از اون چیزی که به نظر میاد بیشتر ببینن یا فکر کنن. درگیر کلیشه یا عادت نشن و به قولی درجا نزنن. ولی خب به قولی آدم سریع وارد یه ماکزیمم محلی می‌شه و همین باعث می‌شه زیاد نیاد بالا. این اتفاقی بود که برای بچه‌ها و از جمله من تو دانشکده می‌افتاد. تصور بکنین. الان چند روزه که می‌آیید دانشکده؟ چند بار هست که همه‌ش یا با سرویس ۴ و نیم می‌رید خونه یا اگه خوابگاهی باشید شام رو با الویه سر می‌کنید؟ به نظرتون این زیادی تکراری و معمولی نیست؟ تا حالا بهش فکر کردید؟ تا حالا به این دقت کردید که چرا استاد خلیاشون در دفترهاشون بسته‌اس و در عوض کل چیزی که بین شما و یه استاد وجود داره فقط و فقط یک نمره است که آخر سال بهتون می‌دن؟ تا حالا به این فکر کردین که این سطح ارتباطات انسانی یه خورده پایینه؟ یکی از دوستانم تعریف می‌کرد که رفته بوده ایرلند کارآموزی یا همون اینترشیپ و خود استاد بهش زنگ زده بوده و ماشین فرستاده بوده دنبالش و گفته بوده تو این جارو بلد نیستی! یه کارآموزی ساده بود. اینو گفتم که متوجه تفاوت معمولی و چیزی که می‌تونه باشه بشید. این قضیه درمورد همه چیز وجود داره. حالا نگاه کنین شاگردا یینی ماها تقلب می‌کنیم. تکلیف نمی‌نویسیم. استادها به ما اعتماد ندارن. ما به استادها اعتماد نداریم. TAها بعضیاشون دست کمی از استادها ندارن. پس ما هم به TAها بعضیاشون اعتماد نداریم و... از دور به این چیزها نگاه کنین. متوجه معمولی بودنش شدین؟ چیزی که فهمیدم اینه که آدم‌ها یعنی همه‌مون درگیر همین ماکزیمم‌های محلی شدیم و توش گیر کردیم و به قولی Think out of the box نداریم به قولی "همین خوبه دیگه". چیزی که همیشه بین بچه‌ها می‌دیدم به قولی دشمنی و منزوی بودن بوده! بچه‌ها خیلی ارتباط با هم

